

حقیقت آنکه آواز خجبر آید و از سینه آن مجتهد کبیر و صورت خجبر بر ملا دارد و از <sup>مظهر</sup> <sup>مطلب</sup> <sup>محل</sup>  
 مجرب نشسته مشعر آید بر چنانچه در غیاب آنکه او نموده در شهر ما او آید و هم چنان در راه <sup>غافر</sup>  
 بنده در خم و ایات خجبر آید و در باب سجد نماید و فرقی در میان او است از لقب آن مجرب <sup>مطلب</sup>

این سر از این حقیقت است که شاه از فضل او نیکوتر است و در این

الباب الخامس والعشرون من الواحد الحادی والعشرون <sup>مطلب</sup> <sup>مطلب</sup> <sup>مطلب</sup>

صدیم فلنقصو ما یستوی ما کما کلام و شد و کس غیر صلوات لا یفتوا <sup>مطلب</sup> <sup>مطلب</sup> <sup>مطلب</sup>  
 و بعضی از کس بر نظر و الفاضل و فضل و قصود ما فاضل علم و کتب بسیار از او است <sup>مطلب</sup> <sup>مطلب</sup>  
 علم آنهم با عباد الله که هر کس می بیند و نیکو دهد و عدو دهد و بجهت علمه و مایه <sup>مطلب</sup>  
 عالم نیز از علم و کس بر بعضی از علم عالم بهم مخلص نیاید که در بعضی از فضل و کس <sup>مطلب</sup>  
 بیند کانی که نگاه فراموش ننویسد در نماز خود هرگز از فضل نماید بسیار ننویسد او را آنچه <sup>مطلب</sup>  
 بر شما است که علم و منفعت است و در شما اعجاز کلام شما در نماز بهر حال تقدیر <sup>مطلب</sup>  
 فراموش شده است از در خدا آنکه از دره نمایند و هم همین در غیر نماز شما در سایر اعمال <sup>مطلب</sup>  
 لازم بود که بر این است که بنظر آنچه فرستاده شده است ضایع است که طریقه <sup>مطلب</sup>  
 چه است که نیتی او نیست که در وقت برضای آن است که در آنچه فرستاده <sup>مطلب</sup>

آن غصه از غیر آن جناب بر آید و بر حقیقت صلوة کند از حق خود او قرار بشود حقیقت و صبر  
مودت ادب رسیده و ظاهر و باطن مستفیض فرمودت گذشته از شانه از شکر عدل و حقیقت  
صلوة محتجب نگردد چه اگر منتهای ظهور شجره حقیقت طایفه باریک نظیرت اولیای در راه مقام  
سست شده قضا آن غصه بار آورده مقام کرده حق منصرف نگردد و در صلوة حق کرده  
وین سهو صلوة طبر که در روایت آنست عظم لجه بسیار نهشته در جمیع شکر و طلب باشد  
زیرا که رمضان در نماز ذکر است و توجه بپروردگار آنست و احوال بر او غصه دو بار آورده  
شکر بسیار چه از غیر از خدا را عبادت صلوة در حد شکر در حد شده و همیشه آورده  
مطلق آفریننده سپناه پروردگار حق برده شکر نفس او برود و نیت حق او در عبادت  
کردنیه غمزه نه صلوة او را اطاعت و پرورد نفس او شکار سازد و در صلوة ظاهر و باطن  
اولیای در طاعت آنچه مکلف کرده اند گذشته خواه مطول وجه با غصه خلوص نیت و علم از صلوة  
کردید اینست صلوة حقیقه هر گاه با آن بجز حقیقی رسیده است صدای شکر صادر کردید و اگر  
فراموش کرده اعاده از نیتیه و هر گاه کرد صلوة قصور حادث شده با غصه آن غصه آنست  
کردید و در شرحی محیط بر چیز از نیتیه هنگام استطلاع غصه شکر آنست صلوة حق فرایه بر آنست  
نوشته خدا و از نیتیه ساکن نیتیه اینست که بعد از آن نوشته و فرایه در آنست که آنها با کمال

زمین سنانها را با دشت برین او کتبلد و در فلک او عدد شکر و در قمر آن پنج نژاد  
 او است در آنچه مال ارش از آنچه نباشد با او مانند کسین در زبده حکمی بر خاندن خود  
 عترت نیز علم آنکه در روز بکتاب هر شیخ بر جفت تو منین با و آگاه باشند آنچه در روز زمین است  
 و باین سبب ظهور حق ابابین نشتر ز در بانه بشرف ایما موند نشند در کاه از غیر خود  
 شجره غریب هرگز در صا در گشته و حکم در مین خلق نمجه با شعر چون حشرات ارض میدهند  
 بکن فلک آنکه در حق نفس مقدس در مین خلق نمجه باین سبب خداوند عالم هر غیر از نمجه تا آنچه  
 همگی مخلوق در روز رکن بر بوز لغا او رسیده با کمال نشتر و موت و علم خود است بصدق او  
 نمجه بهمین نشتر و علم معنای در حکمت ربانی مینش خلق رسیده اند ذات معظم را شناخته معز  
 لغا او تا ابر الابد استرچ گشته در ازل از ازل نکر او مفتخر و معتز کرده در بدو آنها  
 بمقصود رضا لایمونه سر غنچه وجه گشته است باین اعمال متفنه احاطه گشته در جمیع  
 مراتب آنچه مخلوق و یا متعلق با آنهاست یافته باشند و بهین عمل بصرف نیت لغا شجره با  
 سجد کرده با آنچه خداوند متعال اراده فرموده است و هر آن که در میان  
 ناز شده و حکم که صادر گشته در حقیقت ما در تصدیق است شجره و شایع است که آنکه در تصدیق  
 بود آن نفس خود قرار داده و آنچه خود خواسته حق دانسته بدرا آنچه شجره از همه بآن علامت

و نیز او را نه رسیده است و بر او امر و حکم او و از دو رضایت او چنانچه بر زبانه در ظاهر امر  
 بحد و در هر عامی که در آنکه صد و درین ایام مشهور است و خود از این باطن جری است  
 فی وجهی که بسته است و در آن وجهی که نشسته و خود امر و صد است و از این ایام و نفعین ایام  
 و داشته در این که تصدیق بحق بحقیقت و انقطاع بسو او و محبت او و عدل با نیکه امر او است  
 از جمله مستقبلین ایام نوشته شده و در آن ایام بقدر او شرف کرده بر هر طرف  
 در فرضا ریافت نوشته و در اهد باطن مر اقب احکام امر و نفع حقیقت و چنانکه در شکار دنیا

و آخرت را در ملک و امر با نیکه  
**الباب السادس والعشرون الواحد**

**الحادی والعشرا الاقتل فی سائر تقطن شیئا فی نفس لیه انتم من ذنوب**

و ایامه در میان و در آن ایام و در آن ایام و در آن ایام و در آن ایام و در آن ایام

مشقال من الذنوب لیه بر لیه از این امر و بر این امر و بر این امر و بر این امر

و لیه کنایه است با این که نوشته شد خلق علی غیر محبتهم و رضائهم و غیر النار بعد موتهم و فی نفس لیه ابرا

و لکن استیعبت لیک و در آن ایام و در آن ایام و در آن ایام و در آن ایام و در آن ایام

علیه شکر او و این رضین من نفس در آن ایام و لیه و لیه و لیه و لیه و لیه و لیه و لیه و لیه و لیه و لیه

لینه و مشق و لیه و لیه و لیه و لیه و لیه و لیه و لیه و لیه و لیه و لیه و لیه و لیه و لیه و لیه و لیه و لیه و لیه

ارض الصادق منوا با و ایضا یاد ایهات فیه عن دران مرقم بود ما قدره علم  
 تنویر از این جهت و لا تقویون ذلک بعد مخلص اینهاست که مرقم است خدا از قدر و حمت خود  
 کشتن نفس از بندگی کاخ خود اندر فرموده شما را اخلق بیایند شبیه نفس را و جدا سازید  
 عضو از اعضا اینسانی را مانندت با او گوش و میز و سایر اجزا را جدا کرده  
 شایسته کرده هر چه نتیجه این فعال است شما در حقیقت بشوید منبر شده و در آن ایام  
 راجع بشوید از این جهت که خداوند امر کرد صادقان را بظرف نفس الهی بجاقت آنست  
 و غیر از نهایت کس در دنیا و حقیقت نفس است مستجاب خواهد شد چه در این عالم معذب <sup>فعال</sup>  
 خود و جز اینحال خود در حقیقت بنابر ایه اول و عذاب کس در او هر آینه نفس را نشسته <sup>عضو</sup>  
 از اعضا اینسانی ابدان خسته اگر چه بیشتر باشد یا آنکه ظفار و انسانها را بجز  
 سنگ است یا آنکه بجز پوست یا بجز آنرا به و کمال تقوی در این ظاهر سازید هر گاه عیاش  
 بفرست با حکم آن عمل کرده بودند و با آنچه خداوند در آن فرموده از حکم بکن و انصاف در میان خلق  
 هر آینه مستظلمین در ظلم او حکم بکشتن او میزدانند و بعد از رسول با او جواز نیست  
 و در اینظور بفظه بیست نفر میزند و چون عالمین با حکم از حق محجوب بود بظلمت  
 نموده از اول بر ناکتونس که چه قدر از سنین گذشته اختلاف در حکم قرآن نموده بهما <sup>از خدای</sup>

فتور قنبر نفوس داده یا آنکه بقطع اعضا که آنها برین سبب اینست قنبر در میان این  
برقرار شده از آن روز تا کنون که منتها علیاً است برحق واقع شده آنچه جاری گردید و حکم  
بناحق ثابت شده و بعد از میان برداشته شده تا آنکه در حق بلفظ بیان مندرگشت  
و اگر از اول بعد از عروج رسول به حکم بحق منموده انظرونی که بر او ایجا گشت بر اینه مجاز  
نمیکرد و حسین نیز عجا بجهت جان خویش فرامیکرد و قنبر از آن وجه مقدس پس از آن تا انتها  
بر امان و پیشوایان چنین جاری نمیکرد و چون مندرگشته حکم بغیر از آنکه نموده اینست در میان  
آنجا مستقر گردید جز حکم فصاح که در قرآن مجید ماده درود و خواست هر آنچه نموده از جمله  
نفوس آنها بجهت با عمل خود از حق ممنوع شده است شما را اینست در میان حق اینست  
جاری نه آشته و قدر نفوس تنوع تا آنکه در قیامت بعد نفوس حقیقت اجمع شده تا هلاک آنجا در ضیاء  
الرحمة بنزله سخط او مغرب گردید و هر گاه اگر محتجب شد بهین طریق عند غیبه بعد از آن قوم  
تا ابد الابد در نار غضب افتد خواهی بود نیز است که ضار نه تا در هر زمان حکم خود جاری  
و آشته هر خاصه اناز نفوس حکم با صلاح بین اناس بنمایه لکن آنجا که از جهت ممنوع و از  
حدت نظار و حقیقت مجرم و مظلومند از او روزها او محتجب و در عوالم بنسبت و سر خود نفوس  
زینند الا ان شاء الله ای بقیه هم با آنچه توانید و مقصد شاید قدر منصوصه و اعضا بر آن

که خداوند عمامت هم فرموده ناقص سازید هرگاه شما بجهت حکام خدا را بخواهید که بر سر حرامه  
نجا و زعمایه و هر نماز غیر از اینها یا آنچه برست و خطایه یا آنچه برماند و مستطیع برین باشد  
را نسخ کند یا آنچه بر شیخ بن عمر کفر در حبس است ۱۲ او را از آن قضا حکام نیز بیاورد و هرگز  
از طلا اینک دیدم در بوارشین فحشید کشته شد و حوام میگردد بر او عذر خدا را از زنده سال این  
عمر و نیست در کتاب خدا باینکه ذرات فطرت او از پرده است بر غیر او قضا در فحشیت او در  
میگردد در آن شهر بعد از مردن او در خفا و در ارض او در یک جا که پر از نماز این حکام است  
از نو آنچه مقدس است بر او از مجازات پس بریزد خدا را در این روزینها جناب وزیر  
و از خداوند تعالی هم نمائید و هر آنچه که کسر را غیر از اراده نفسی و غیر سواد و مقدر است باشد  
و بغیر از سب او واقع شده و خطایه بجز آنکه همیشه بر او از چیز که در آن کفر است  
او را در خطایه نماز نفس در آن کشته است او عذر از خواهر از این است و باشد از استغفار  
کنند که نزد خدا پروردگار خود استغفار کند بر نفس خود و پناه برد در خداوند عالمی از این عمل  
سواد انصاف خطایه است مثال نیز چون مثال قضایه که ناگهان واقع شود بر سر هر چیز  
خدا را اینک کال در این عمر در دور جوئید و هم نمائید و نیک ما نمود و بود آن نفوس کشته شد  
و از خداوند تعالی هم نمائید و هر آنچه که کسر را غیر از اراده نفسی و غیر سواد و مقدر است باشد

کشفنا از او این قائل بود که در مقدمه از پیشش یاد کند شما بر بن کار بنامیه در  
 دین خدا و ایمان خود و نزدیک نگردد این عمر را از بعد این بنامیه در دریا برگاه در  
 شمارم و در بصیرت بر شما بر بنامیه از ایمان فانی که عاقبت آن خیر است از الی بعد در بنامیه  
 صرف بنامیه و عملها بر شما فالص بر شما بعد از آنکه بر شما در بنامیه بر بنامیه جان بنامیه  
 سر در خورشید بر شما بنامیه در جمع ایام بنامیه بر شما در بنامیه بنامیه از ذوات بنامیه  
 ففوج بیا در بنامیه مخلوق بنامیه از بنامیه بنامیه در بنامیه الی مترجم بنامیه بنامیه  
 در غفلت و غیبی بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه

الباب السابع والعشرون من الواحد الحادی والعشرون من استخراج مذهب اهل بیت

او در بنامیه ادبک سلطانیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه  
 الی بعد بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه  
 و با از شهر او و یاقویه او با از ملک فلور و با در هر جا که بصره با و ساکن گردیده و در کجا بنامیه بنامیه  
 بر آن نفس امر بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه  
 و بنامیه بنامیه او را از بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه  
 هر روز بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه بنامیه



مفاتیح فخری گنبد نماند این علم در روز ظهور شیخ حقیقت در دست او منتظر دیده چه هرگاه  
اگر شما سائر آنچه بیاورد این که حقیقت برین طریق علم با سبقت بر همگان فخر گرفته این  
رذیده در دیده در میان شما با مانده بهین سطره و اسباب فانیه در حضرت عنده همیشه منتهی شده  
مسره گشت و این علم بر نفس حق راجع شده و بنقطه حقیقت منتظر دیده و عنده با وجود سوره در دست  
خواهید شد و این علم نیز داشته که این نوع علم بر او انباشته و جاری کرده میشود که در آن روز شما از او  
در ضمن همه با آنکه عبادت شما بعد از آنکه از اغفال مغرور خود نیز فخر بر قبح اعمال خود بخور و این فخر  
بر نفس حق جاری سازید چنانچه در این قیمت بر نقطه بسیار اولگه او در همین با جاری شده  
ذات حقیقت را در زمان ظهور موقت از فایز نیست خود را خواص صاحب علم در شرف از این ظهور  
فخر خارج نموده و همه احوال دیگر آنست چنانچه در آن چند مرتبه در آن روز در میان فخر خارج  
آن که حقیقت من با نفس در مباحون فرموده البته مافضرا در این ظهور شنیده که این کلمه فایز از  
که در میان شما این اعمال شایسته جایز گشته نماند در حضرت بطور حقیقت راجع کردیم هرگاه که از کائنات  
دین اسلام سبقت بر این گرفته بودند در این ظهور بنقطه اولی راجع گشت و چنانچه در سلسله بیان  
خود در علم مظهر و در میان فخر این علم را جاری گشته در نهایت هر نقطه بسیار راجع شده و هم چنین بارگاه  
او در محبت او نماند که از متوار گشته و ما را آنجا بغایت فتنه و میرت این فخر بگنبد و جایز

آنها هر قسمی که بگذرد هر یک بطریق این نام فضا را و ادعای نموده اند که گفته اند  
 مستند شده در کتب طریقی عدل و فطانت بر چه نظر کسیه افند و ذوق خود را با آن  
 این وضع اعمال نقطه رسیدنشان از ششون ظاهر و باطن خود را در این طریق جهات کرده اند  
 آنکه برین اعمالی بر نفس جبارین شده آنچه خود بر نفس اقلیه خود را نهشته و دارد و حسد و تشنگی

فزاد و افزای ذکر علیکم با مراد از فزونی

الباب الثامن والعشرون الواحد الحادی والعشرون من بشری و سکر ارباب

عنده شعور فلیومنه کنش در نفس و سبعین مثقال الذهب و لا تشغین مضالم بسکر ارباب  
 با روایته مظهر انبیا بکبر و گفته شده بحقیقت که خداوند مستجاب هیچ امر را بغیر از صلح و معافیت  
 خود جبارین شده و هیچ نوع امر و نهیر را بغیر از مصلحت و نفع مخلوق حکم نموده در این مورد ظهور یافته  
 از پیش نه ز سکران فوهم هرگز بر اثریت خلق و ترکز نمودن آنها افعال بد و پلیدی را مینماید  
 در این زمانه فوهم شکر سکران را این است که فوهم بر آنکه بیانش سکر چه بر آنکه  
 بیانش مدد و عفو و نادیده شدن آنکه مرسته و اعمال زشتی که بر خلق فداست جبار شده  
 و نفس خود را با اعمال خود را دانسته و گفته اند هر سوا کرد و در حقیقت او را در نزد خود از اطلاق  
 تا آنکه دیگر باین عمل بازگشت کرده مطلق مرتکب این طور قبیح گشته خود را بین بر آنکه در نزد خود حقیقت

رسوا گردانند شمره این حکم متضمن است که هر کجا که از این علم منقطع گشته و از ضرایب غم در حق  
 دستکار و در ظهور حق حکم را به خود حقی نموده و در شرع اعمال از نتیجه آن استغناء یافته باشد چه در  
 این ظهور از آنچه حکم استبجوه حقیقت نموده در حالت مسترد شرب خمر و سکران بزرگ و  
 اگر شعور آنها زایل شده بهیچ اقدانه کی رسم نموده و چون در حالت مسترد از شرک استغناء یافته  
 حق کرده و وارد نمودن آنچه نموده و مخفی فارسی همین عمل جاری گردانند نفس و علم بر این وجه  
 اهل علم و خست طینت خود اگر چه در نهایت هر در عالم حقیقت یافته و حق را بنقطه حقیقت یافته  
 ولی حکم او عند مشهور است یعنی اولیای شایسته و بعد از آن اولیای سید عالم و بعد از آن اولیای  
 مجتهد خود بر این دین گشته که مطلق اگر ارضایت هر در آن نبوده و بر ظاهر و باطن خود اگر  
 وارد نه داشته چه این طریق عملی است که عاقبت بسوی شما منتهی گردد خواه بجز وارد خست یا نه  
 ساخته در ظاهر این نفس شما منتهی است راجع شده و در باطن بنا بر آن خداوند خود  
 در عذاب و عتاب با او ازاله از حق مجرب نماید پس در بنا بر صرف سهر از کبر علم  
 بخوبی مشتبه خست و آیات الهی را با دهم خود معتر کرده و از تکالیف این اعمال پشیمان گشته خود  
 بر در دکان خود دستکار نماید چه در آن عالم از شما بنا بر وجه و این علم را نخواسته و اراده نکرده  
 مگر بر این تربیت و آداب نفوس شما هر گاه بر عقول خود شست داشته از هر نفسی غیر غم  
 خود مجرب

خمیج نکرید و نه فرموده اند هر شانه که عرض خود را بگردانم مداوا نموده است ترا  
 بسکه شفا یافتند همه بر معاینات روحانی آنها را معالجه نمود از شفا و علاج بسکه شفا  
 هرگاه شامون کنه و آینه را او میباید زیرا که این عمل باعث خیر است شامون کنه را  
 در حالت سیر جان در هر دو طرفه خود با بطریق ملاقات نماید در زبان دنیا و غیرت را مانع شود  
 آن دو شفا ندهد چنانچه مشهور و واضح است که لیس فی المحام شفا البصیرة و در بصیرت  
 و حکمت عینه و خمیج طلسم و شفا از باغی است او نموده است فیه و خمیج العجب است شفا و همه  
 نه آنکه باقی نماند و در آنکه طیب و سوس زعفران در آن طایفه است که شفا داده از هر طرفه  
 سر تافته است و شفا در این دنیا و در هرگاه شامان که گفته شده از حق مجرب  
 نموده و با عمارت خود محبت نماید و در هر چه بود و هو غیر الحاکمین و الامین

الباب التاسع والعشرون الواحد الحادی والعشرون

فی از من بکتاب عرفان نظایر او تغییر از فی البیت من قبل ظهور فلذنبه  
 من کن به نهمه عشر شفا از النور و الا اوله صد الهیة نعمة ذکک و الا ان سئل عن  
 عرفان که فلذنبه عرفان مشرف ذکک ملائمة بعد ما اوله که البیت فلذنبه ان لا یکن  
 عارف نظایر و الا بغیر و در منزل قبل ظهور کنی و ان حکم بعد الظهور مشرف فلذنبه ان لا یکن

محسن و لا تقبلن للحق فلا تقبلن عا محسن مشرک یا ما و ما لم یهدوا لآخرة فظنوا  
 بما کتبوا له فلا یخزونه بما کتب علیہم فلیستحقن حق الله لعلکم تجوبون ثم یقیمه عندہم فخص ابن عباس  
 آنکه ضایع نکند اذ نفوسهم بر اینکه بنویسید بسوختن این چیز را که لایق از بجهت هر آنکه بنویسد  
 بر او بفرود حق را بفرمانند در دنیا شده است یا آنکه بر خود هر کار خیر بنویسد در حق او یا آنکه  
 بفرمانند ضایع از حکام و اعدا در دنیا نازل کرده است پیش از ظهور آنکه از حقیقت است  
 او را از کن ضایع او را نوزده مثال از طلا را از بجهت بر اینست از او ضایع مبلغ همه در آن  
 اینست از او سوال نماید از این حکم که فرار شده و از او طلب نماید هر گاه اگر سوال کند و طلب از او نماید  
 و همیشه بر او ادراک این در بجهت سوال نمود بعد از آنکه ضایع از نفوس خود را بر او اینست  
 سوال نماید او را نوزده این است آنکه در روز ظهور پیش از ظهور واقع شده و بنویسید بر او حساب  
 و در حق نفوس چیز را که لایق است و عزت و بجهت چنانچه در اینست است که از او نفوس در حق  
 فقط اول آنکه سر او را بجهت استحقاق استحقاق حقیقت نهشته از او نفوس از او سر او را  
 مشهوره جابر است چنانچه در روز او آنچه نوشته نوشته در حق او را او غیر یافت و سر او  
 گفته هر گاه علم آنست که در هر روز کار در اعمال خود بر اینست بقوا خود علم هر روز که کار  
 حق آنست که جابر نوشته و در او با بسبب دفع بجهت علم خود در آنست که علم هر روز در حق او

از بصیرت جعفری محیی بعد از اینجمله از فوز بقا او محجب شده آنچه لایق نامت بلوغ  
با آن شجره نسبت داده حال شما اخلق بیچاره منجم که در روز ظهور و قبل از آنست  
با شجره اقبال موفقه خود اجارین شسته غریب حفر لفظه نوشته بعد در روز قیامت  
عند هر چون مندر لفظه حقیقت نوشته بین بر سر است و عاصم شکر در آنست  
مستفاد از حد ارتفاع آن شجره عملی با بود روز ظهور مغز داشته باشد مستفاد  
مستفاد آینه سفره که نگونید نوشته در حق او غیر از آنچه در بیان نازل فرموده  
قبل از ظهور او و حکم مناسبت بعد از ظهور شما آنچه قبل از ظهور او را که در روز صدم  
امروز شما مخلوق استند نموده در روز فتور نفعی دهید چون سکن درین دنیا  
عند نفع از حق محتجب کردید و اگر جا داشته در حق آنجا هم قبل نموده و نفوس شما با هم  
هم آینه صد و ده بر شجره گشته از فوز بقا حقیقت محجب شده با وجود وجه شامی در حق  
کردید و نفوس شما با روزی است که شما خلق مملو مسر محجب که بعد از نفع حقیقت  
مانند آینه سفره که حکم بر حق نموده در شجره حقیقت فتور زاده و حکم نماید که شما  
بعد چنانچه فتور خواهد داد و حکم نماید که شما عمل خوب بنمایید هرگاه هر بر اینست  
و نفس او چیز از قلم خود جا بر نهشته او سر بر او نوشته بر خدا شکر نیارود و علم

خف بر نفس و او مدار بر عدل کرده چون سکا از اینها از پیشتر چنانچه آنها بر خدا و محض بر او  
حجت مانده بر بر خداوند خج جبار داشته بر نظر نفس او نموده و عدل آنها را نموده بر او و حجت او  
صرفه دارد نموده حال انزلی نظر داشته در ماغز تر بر همه در با بعضی نظر وقت آورده که کند  
آنها که فتور داده و گمانید آنها که رد نوشته همگی راجع بنا داشته و الا انما من غیر خج  
چون نام بر آن آنها مانده تا ابر الابد در نظر خط المرصنه اسکنان سینه  
محتجب نشسته و از حق در روز ظهور نظر و هم محجوب نیامند لیست نصیحه خدا بر شما اندر از او که  
باز نیکنید بر نظر هم را آنچه در اثبات امر او بسپید و نصرت او در شان خود خواهد  
در را محض مانده بخیر که در حق او نوشته شده در انکار او و چیزها نیک در شان او  
در غیر بیاف جبار تر شده در این کار مراعات نموده و عز داشته هر خدا را و زداد کرده  
هر گاه نصرت او نکرند و او را مخدوم داشته هر گاه نصرت او را نینمایند و او را چون نفوس  
تا شرحی نه است هر گاه معرفت او در ملکوت چشمها بر طرز شایسته و از نور شمس حال او بخوبی  
گشته ابر بر آن خلق شمس اسکنان بسیار بود است و هر چه در ظهور او زینهار با این  
شکل فانیه خج از بر تو او را در در و محجوب نگرییده و مظلم داشته خج را بر او منیر و مستنیر کردید  
و بیمن نماید خدا را در او شایه که نجات یابید روز قیامت و ناچار بودید از خدا و تفکر  
از عرش

از عجز حقیقت ساجد گردیده و خاضع شد زیرا که مظالم نزد او خاضع نمند و مطالع قاشکان  
 و صرف دال بر او پیشینه دستار بر عظمی است بر ایا عالی از وجه او بجهت و عمل بر ذات او  
 و نه ایات بر حقیقت او نازل شده و همه دلالت درش است از ناطق گردیده همه مینمایند  
 در امر او مثبت بجهت افتد بزرگان ناطق است و قلوب بیاد او ذرات نفس و افاق بجهت او  
 و ذرات جسم و ظهور در ارواح و ماکان او بجهت دیدن او بجهت او است نفس سر نقطه  
 حقیقت در ظهور از ظهور و مکر ظهور بجهت و در ظهور از ظهور و مکر ظهور بجهت ظهور است  
 از ظهور او بجهت آنچه از نور او منع گردیده و از وجه او مخطیچ نمیشد از فوز بلفاز محوم  
 مناسبت نیز است آنچه وصیت میفرماید در کلمات و ایات خود شایسته است ما این سخن را  
 آن حقیقت زنده شده تا ابرئیم قلدیس خوانند تا ازال الازال بظهور است او منته گردید  
 زین تا تو عظمی است از ایات هر دو کما لعلم بما یومر بهم لعلو زین ذلک تنفون و بفقاریم

ترتیب خود را در حضور

۱۶  
 کوی  
 دورخ الحکام  
 فی سینه پیر از راه

۴۷  
 سوره یوسف  
 ۲ شریف است  
 ۳ بینه اربع و عشر  
 ۱۳

۱۳۱۳  
 ۲ شرف هم است  
 ۳ بینه اربع



منه  
لنفسك ثم هربكروا من ارض فارس وارض فارس وارض فارس  
سوزنك بسك كان من ارض فارس عظيم ما يفر من ارض فارس  
رب فاصبر وكنزها في العبد وكل ما يفتنك ذلك الاسم عنك  
الامر من وحفظ نفسك احفظ نفسك ما نزل في البياض ثم نزل عنك  
فانما ايقرك يوم القيمة ويتبع بكل المؤمنين وارض فارس هو الاسم  
اليوناني وهو من اول الجنة وارض فارس عظيم في ارض العين الى اسم  
الذوق في يوم القيمة وكل له غنة شانه عظيم وانه ارض فارس  
هم من ارض فارس وارض فارس في ارض فارس وارض فارس في ارض فارس  
ارض فارس في ارض فارس وارض فارس في ارض فارس وارض فارس في ارض فارس  
ارض فارس في ارض فارس وارض فارس في ارض فارس وارض فارس في ارض فارس  
اكاد وارجو لاجل الله لا ارض فارس وارض فارس وارض فارس  
المؤمنين في يوم القيمة مع الالواح فاحفظوا ولا تنسوا لاجل الله المخلصين فانهم  
لم يعد خلق الله وارض فارس وارض فارس وارض فارس فاستغفروا  
كل الظالمين من ارض فارس وارض فارس وارض فارس وارض فارس وارض فارس  
المؤمنين في يوم القيمة وارض فارس وارض فارس وارض فارس وارض فارس وارض فارس  
بما كان عليه المؤمنون وانه جعل الالواح كتب آيات الله ليوصل بها الى الالواح  
بأخذ نفسه في كل ارض فارس وارض فارس وارض فارس وارض فارس وارض فارس

انما اسم الازل فاشهد عاين لادم الا انما لغيا بوجه

ثم اشهد عاين لادم الا انما لغيا بوجه فخلق الله كل خلق من اوله ليرى لاول له

كل ما خلق الى اخره لا يظفره من اوله لما خلقه بحكمه من مظهر نفسه عنده

في كل شيء كقوله ربهم في اوله انما يحكم اذا انقطع ذلك ثم تنزلوا انما يحكم

ما يقربها عاين فواك ذكر عنده في اوله انما يحكم وانما يقربها عاين فواك

ثم عباد الله من انما اسم لادم الا انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه

انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه

انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه

انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه

انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه

انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه

انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه

انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه

انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه

انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه

انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه انما لغيا بوجه

ما نزل في البياض منها ج عذريع واذا ركبتم الرقيم من ربه ثم كحلتم في الماء فلتغفروا  
فراهم وهم على طيب عدوت فان نظروهم فراياهم بشك في اياهم  
الا من عندهم الوجه فان لم ينظروهم فالفقير باسبه ما اراد ان يعرف نفسه فلتغفروا  
ان لم يركبهم ورب العالمين جميعا واما بالشمه افرينم يقولون فراهم وهم عذريع  
لا تجا وزوا وامن كان عند ربك قد علمناه جوهر لعلم وحكمة فاستغفر عنه  
فانا كنا لمنبئين وقرئنا عنك بما كنت عليه لمفتقرين واما جواب النبا  
قد قد عا عا عدد كل شئ ولكن ما ظهرناه الا عدد عشر واصل الكبر بمكروه من اهل كل  
مقبول عشر واصل عشر واصل اذ فر عندهم ليعا اعظم ذلك ذكر جوهر الاكل  
وكل اليه يرجعون وانا من ينظرونه اذ فانه لباين ذلك المخلوق القبيح اذ  
بسطا عذريع وانا كل عا وانا كل عا وانا كل عا وانا كل عا وانا كل عا  
لا يسعدنا بغيره وانا كل عا وانا كل عا وانا كل عا وانا كل عا وانا كل عا  
الثمانية باذن الله بما كنت عليه ان اكرمين وانا قد وعدنا من جعل عا  
ربك منها ج اذ انزل الا من عندهم هاهنا فان لم يوفين ما وعدتموه لا  
وا هو صدق الصادقين وانا لم ينظروهم فراياهم فاحسبوا ما نزل ولا تبهل عذريع  
ذلك امر ربك عظيم واما ما نزل ولا تبهل فانه لباين ذلك المخلوق القبيح اذ  
وهم كانوا اذ قيامه الاخر منها ج وانا كل عا وانا كل عا وانا كل عا  
فانا كنا ذاكرين وانا كل عا وانا كل عا وانا كل عا وانا كل عا وانا كل عا